

جسم الله الرحمن الرحيم

در دنباله بحث جلسه گذشته، رسیدیم به این مطلب که آیا استعانت از غیر خدا همانگونه که بعضی از اهل تسنن مثل وهابیت ادعا می‌کنند، شرک است یا شرک نیست؛ آیا در بعضی از صورتها شرک است یا در بعضی از صورتها شرک نیست؟ ما دلایلی داریم از قرآن کریم که استعانت از غیر خدا شرک نیست، با شرایطی، توسل به غیر خدا نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است. در سوره اسراء است. «**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا**»^۱، در این آیه تأکید شده است که عده‌ای از بندگان صالح و مخلص خدا که از عذاب خدا می‌ترسند و به رحمت الهی امیدوارند نگاه می‌کنند تا ببینند کدام یک از وسیله‌ها به سوی خدا نزدیکتر است. از این آیه چند معنا فهمیده می‌شود.

۱- این که توسل به اولیاءالله اشکال ندارد. توسل یعنی غیر خدا را وسیله برای رسیدن به خدا قرار دادن.

۲- وسیله‌ها متفاوتند؛ چون در آیه فرموده است «**أَيُّهُمْ أَقْرَبُ**»؛ کدام یک از آن‌ها نزدیکتر است. معلوم می‌شود بعضی از وسیله‌ها نزدیکتر و بعضی از وسیله‌ها دورترند. یکی از وسیله‌ها خود عمل صالح است. مثلاً وقتی که به درگاه خدا حاجتی دارید، مثلاً دو رکعت نماز می‌خوانید. در باب فضل قرآن^۲ در اصول کافی آمده که اگر شما یک حاجتی دارید که آن حاجت مهم است، یک ختم قرآن بخوانید و آنرا نزد خدا وسیله قرار دهید، تا خدا حاجت شما را روا کند. به این می‌گویند توسل. در بین اعمال صالح هم مراتب گوناگون وجود دارد. بعضی از اعمال سریعتر جواب می‌دهند. بعضی از اعمال نزدیکتر هستند. در بین اولیاء خدا هم دور و نزدیک است. بعضی از اولیا سریعتر جواب می‌دهند، وسیله نزدیکترند. پس نه تنها ما وسیله داریم، بلکه وسیله‌ها هم در نزدیکی و دوری متفاوتند. در این آیه کریمه می‌فرماید: «**فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ...**»^۳؛ حضرت آدم از خدا کلماتی دریافت کرد و یاد گرفت، که خداوند به واسطه آن کلمات، توبه او را پذیرفت. معنای این چیست؟ آن کلمات هر چه بوده (که در روایات ما اسامی معصومین (ع) است). خدا به واسطه آن کلمات توبه آدم را پذیرفت، به این توسل می‌گویند. باز در سوره مائده می‌فرماید: «**...وَإِن تَعُوذُوا بِاللَّهِ الْوَسِيلَةَ...**»^۴؛ برای رسیدن به خدا، وسیله جستجو کنید. پس اگر کسی دنبال این بود که یک وسیله‌ای یا یک اسبابی پیدا کند که او را به خدا نزدیک کند، چه اشکالی دارد؟ کجای این عمل شرک است؟! این موارد را که قرآن مهر تأیید زده است.

ممکن است یک عده‌ای بگویند، نماز وسیله است ولی اشخاص صالح نمی‌توانند وسیله باشند. می‌گوییم: «به کدام دلیل کجای قرآن فرموده است، فقط اعمال صالح وسیله‌اند، نه اشخاص صالح؟! هم اشخاص صالح می‌توانند وسیله‌الی‌الله باشند، هم اعمال صالح. آیه مطلق است. مدعی تقید باید دلیل بیاورد. آن کسی که می‌گوید، آیه اختصاص به عمل صالح دارد. (مثل بعضی از اهل سنت که گفته‌اند: توسل یعنی عمل صالح را وسیله قرار دهیم نه اشخاص صالح را). شما آیه را به عمل صالح مقید کرده‌اید؟! اینچنین قرینه و دلیلی که در آیه نیست. اتفاقاً ما در روایاتی که خودتان نقل کرده‌اید، قرینه بر خلاف آن داریم. نابینایی خدمت رسول گرامی اسلام آمد. از نابینایی شکوه کرد. گفت: یا رسول‌الله دعایی کنید چشمم شفا پیدا کند. (آیت‌الله سبحانی در کتاب آیین وهابیت از منابع اهل سنت، نقل کرده‌اند که) پیغمبر اسلام یک عبارتی گفته‌اند، شبیه عبارتی که شما در صدر دعای توسل می‌خوانید. فرمودند: با این الفاظ نزد خدا، من را واسطه قرار بده و دعا کن. پیرمرد نابینا همین کار را کرد، دعا کرد و چشمش همان جا خوب شد. پس آیه مطلق است؛ یعنی هم شامل افراد صالح می‌شود، هم شامل اعمال صالح. اعمال صالح می‌تواند وسیله‌الی‌الله باشند. شما می‌توانید نماز بخوانید بعد حاجتتان را از خدا بخواهید. روزه بگیرید و با این عمل صالح به خدا نزدیک شوید، یا زکات بدهید؛ همچنین می‌توانید با توسل به

۱- اسراء آیه ۵۷

۲- کتاب فضل القرآن، کافی ج ۲، ص ۵۹۶

۳- بقره آیه ۳۷

۴- ماعده آیه ۳۵

اولیاء خدا، آن‌ها را واسطه قرار دهید. فاعل خیر بهتر از خود خیر است؛ چون فاعل خیر، منبع خیر است. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ»؛ انجام دهنده کار نیک از خود کار نیک بهتر است، «وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ»؛ انجام دهنده کار شر هم از خود کار شر بدتر است؛ به خاطر این که کار نیک، یک کار است، اما فاعل کار نیک، منبع کار نیک است. مرتب کار نیک انجام می‌دهد. پس آن یکی بهتر است. مثل این که بگوییم یک اسکناس ۱۰۰۰ تومانی بهتر است یا دستگاهی که اسکناس چاپ می‌کند. معلوم است که دستگاهش بهتر است؛ چون مرتب اسکناس چاپ می‌کند. اگر کسی یک کار خیر انجام بدهد؛ چون معدن خیر و منبع جوشنده خیر است، این خودش بهتر از یک کار خیر است. پس برپادارنده نماز از نماز بهتر است. «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ»^۳، امام حسین (ع) از زکات بهتر است. او وسیله نزدیکتر است، از نماز هم بهتر است؛ چون او برپادارنده نماز است.

بنابراین اگر ما بتوانیم اعمال صالح را وسیله کنیم به درگاه خدا، انسان‌های صالح و اولیاء خدا به طریق اولی می‌توانند وسیله باشند. کما این که در روایات دو طرف هم هست. البته اهل سنت مشکلی با این حرف ندارند، در کتبشان هم موجود هست، منتهی فرقه وهابی‌ها که حتی عقایدشان مورد قبول اهل سنت هم نیست، آنها یک حرف‌هایی دارند که جوابش همان چیزهایی است که عرض کردم. البته خود وسیله هم مهم است. شاید علت این که حضرت یوسف (ع) مؤاخذه شد این بود که، وسیله‌ای که جستجو کرد برای نجات، وسیله خوبی نبود. چون چند آیه قبل از آن می‌گوید: «لَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا الْأَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...»^۴، طرف بت پرست بود. در شأن یک صدیق نیست که دست نیاز به سوی یک بت پرست دراز کند. استمداد باید استمداد از وسیله پاک و طیب باشد. همان دو نفری که رفیق زندانی بودند، حضرت یوسف (ع) به آن‌ها عتاب می‌کند که چرا غیر خدا و سنگ و چوب را می‌پرستید؟ این‌ها اسماء خدا هستند، نه ذات خدا. آخر کار وقتی که خبر آزادی یکی از آن‌ها می‌آید، می‌گوید «...أَلْزُكْرَىٰ عِنْدَ رَبِّكَ...»^۵؛ گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور. این درخواست در شأن حضرت یوسف (ع) نبود. این حرف، مجازات دارد. حتی شاید حضرت آن لحظه خدا را فراموش نکرده بود، چون خیلی بعید است، لذا اگر توسل اینگونه باشد که اولاً وجود، وجود مقرب خدا باشد. ثانیاً با این اعتقاد باشد که ایشان وسیله خداست؛ هر چه ایشان دارد برای خداست و ایشان وسیله هستند برای رسیدن به خدا. اگر با این اعتقاد باشد اصلاً شرک نیست، عین توحید است. اما اگر کسی از وجودی مستقل از خدا، استمداد کرد؛ که خودش است و آن چه که دارد از خودش است، این شرک است. آیا بین آنان که می‌گفتند، بتان، خودشان منشأ اثر هستند، حتی هم نداشتند، با انسانی که می‌گوید: این انسان صالح به خاطر عبادت و بندگی خدا به درجه بالا رسیده است؛ من او را واسطه می‌کنم تا خدا به واسطه آبروی او به من هم نظر کند، این دو تا انصافاً یکی است؟!

استعانت از غیر خدا، با اعتقاد به توحید و وسیله بودن اسباب، شرک نیست. دلیل داریم. در سوره یوسف می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ آفَاءً عَلَىٰ وَجْهِهِ...»^۶ این‌ها بحث‌های خیلی مهمی است. متأسفانه وهابیون افسارگسیخته در کشور سعودی به شدت دارند روی اذهان مسلمین تبلیغ می‌کنند که شیعیان مشرک هستند. به خاطر این که توسل می‌کنند، طلب شفاعت و شفا می‌کنند و همه این‌ها شرک است. دسته‌دسته کتاب‌های نوشته شده به زبان فارسی را بین حجاج توزیع می‌کنند. اکثر حجاج ما هم توانایی پاسخگویی ندارند. ما باید بتوانیم جواب آن‌ها را بدهیم. آقای قرائتی می‌فرمودند که: من دیدم درب مسجدالنبی یکی از پلیس‌های سعودی یک حاجی ایرانی را گرفته و کشان‌کشان او را به

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۹۱ (کلمات قصار، نهج البلاغه)

۲- همان

۳- فرازی از زیارت وارث

۴- یوسف آیه ۴۰

۵- یوسف آیه ۴۲

۶- یوسف آیه ۹۶

مرکز پلیس می‌برد. و آن حاجی هم بد و بیراه می‌گفت. رفتم جلو به حاجی گفتم: تو اینقدر بد و بیراه نگوا! به پلیس گفتم: آقا شما با او چکار داری؟ گفت: این مشرک آقا است. گفتم: این چکار کرده که مشرک است؟ گفت: که در و دیوار را بوسیده است. گفتم: چند لحظه اجازه می‌دهی من با شما صحبت کنم. گفت: بگو. گفتم: آیا شما قرآن را خوانده‌ای؟ گفت: بله! گفتم: سوره یوسف آنجاییکه می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ...» یا آنجاییکه می‌گوید: این پیراهن من را ببندازید روی صورت پدرم تا ببینا شود. این را خوانده‌ای؟ گفت: بله! خوانده‌ام. گفتم: چرا این طور شد؟ گفت: بدلیل اینکه بدن حضرت یوسف(ع) در پیراهن بوده، متبرک شده‌است و چون انداختند روی چشم یعقوب شفا پیدا کرد. گفتم: آقای محترم! مگر بدن رسول‌الله از بدن یوسف کمتر است؟! این بنده خدا هم همین را می‌گوید، این در و دیوار با بدن پیغمبر هم جوار بوده، متبرک شده است. حالا من می‌خواهم از آن شفا بگیرم. چطور آنجا شرک نیست، اینجا شرک است؟ می‌گفت: بهت زده به من نگاه می‌کرد، این بابا را که ول کرد، عذرخواهی هم کرد و رفت. گفت: اگر این شرک است، نعوذبالله حضرت یعقوب(ع) هم مشرک بود. مرحوم سیدشرف الدین عاملی، آن مجتهد بزرگ و مرجع عالی مقام، از طرف ملک فیصل دعوت شده بود به یک مجلسی که علما در آن حضور داشتند. وقتی می‌روند قرآنی را به عنوان هدیه، برای ملک فیصل می‌برند. وارد که می‌شوند، ملک فیصل به استقبال ایشان می‌آید. ایشان هم قرآن را به ملک فیصل تحویل می‌دهد. او هم قرآن را می‌بوسد، تا قرآن را می‌بوسد، مرحوم سید شرف‌الدین می‌گوید: «أَنْتَ مُشْرِكٌ»؛ تو مشرکی. ملک فیصل می‌گوید: چرا؟! مگر چه کار کردم؟! می‌گوید: شما پوست گاو دباغی شده را بوسیدید. این جلد قرآن از پوست گاو است. چرا بوسیدید؟ می‌گوید: جناب سید! از شما بعید است! این حرف را بزنید. مگر نمی‌دانید این پوست گاو با پوست گاوهای دیگر فرق دارد؟! من به خاطر پوست گاو بودنش که نبوسیدم. به خاطر اینکه این پوست در کنار قرآن بوده و متبرک شده است، آن را بوسیدم. ایشان می‌گوید: پس چرا وقتی ما قبر پیامبر را می‌بوسیم به ما اعتراض می‌کنید؟! چرا وقتی مشاهد متبرکه را می‌بوسیم اعتراض می‌کنید؟! ملک فیصل می‌گوید: حق با شماست. اعتراض ما، اعتراض به جایی نیست. یکی از روحانیون کاروان تعریف کرد: من با لباس مبدل رفته بودم در یکی از مساجد مکه، بعد از نماز، یکی از روحانیون سعودی آمد، سخنرانی کرد. داشت احکام و مستحبات طواف را می‌گفت، گفت: یکی از مستحبات این است که حجرالاسود را ببوسید. اگر نتوانستید ببوسید، دست بکشید و دستتان را ببوسید، اگر دستتان نرسید چوبی، عصایی، چیزی بزنید به حجرالاسود و ته عصا را ببوسید. بعد گفت: خلیفه دوم داشت طواف می‌کرد، هر کار کرد حجرالاسود را لمس کند نتوانست. ته عصا را رساند به حجر و بعد ته عصا را بوسید. من دیدم فرصت خوبی است. دست بالا کردم، گفتم: «يَا شَيْخَ مَسْأَلَةٌ». گفت: بپرس. گفتم: عمر این کار را که کرد شرک به خدا نبود، گفت: نه اگر ته عصا را بوسید چون برخورد کرده بود به حجرالاسود. گفتم: پس شیعه هم که همین را می‌گوید. ما اگر مشاهد را می‌بوسیم به خاطر سنگ و چوبش که نیست، به خاطر قداستی است که از همجواری با خوبان، اولیاء و صلحا پیدا کرده است. پیغمبر که از این سنگ کمتر نیست. ایشان می‌گفت: چیزی نداشت جواب بدهد. منطق شیعه، یک منطق محکم، روشن و خدشه‌ناپذیر است؛ چون منطق اهل بیت(ع) است. و این وعده خداست. «... وَكُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ خدا به هیچ وجه راه غلبه کفار بر مؤمنین قرار نداده است. مگر امام حسین(ع) مغلوب و شهید نشد؟! چطور این آیه می‌گوید لَنْ (لَنْ) برای نفی ابد به کار می‌رود) او که مغلوب شد. طرفش هم که قطعاً کافر بود؛ چون کسی که شمشیر بر روی امام بکشد این مسلمان نیست. مگر خیلی از مسلمین مغلوب کفار نشدند؛ به خاطر همین اشکال، در زمان امام صادق(ع)^۲ یک فرقه‌ای پیدا شد که گفتند: امام حسین(ع) به آسمان برده شده است، به دلیل این آیه. امام فرمودند: نه! اشتباه نکنید. امام حسین(ع) شهید شد. (اگر شما می‌خواهید امام حسین(ع) را به آسمان ببرید پس حضرت زکریا(ع) را چه

۱- نساء آیه ۱۴۱

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱

می‌کنید؟! حضرت یحیی(ع) هم که کشته شدند؟! این آیه کریمه بیان می‌کند^۱ که مؤمن در مقام احتجاج و مناظره هیچ وقت تسلیم نمی‌شود. و خدا نمی‌گذارد کافری بر مؤمنی غلبه کند.

شفا خواستن: قرآن از یک طرف می‌فرماید: «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»^۲، از زبان حضرت ابراهیم(ع)، می‌فرماید: وقتی مریض می‌شوم، خدا مرا شفا می‌دهد. ظاهراً این سبک و سیاق یک نوع حصری را می‌رساند. یعنی در واقع فقط خداست که شفا می‌دهد. «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»؛ اوست که مرا شفا می‌دهد. یعنی شفا دست اوست. در جای دیگر می‌فرماید: «...وَآنَهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى...»^۳؛ از بطن زنبور عسل یک شرابی، یک عسل مصفای خارج می‌شود که برای مردم شفاست. از یک طرف خدا را عامل شفا دادن می‌داند، از یک طرف عسل را، شفا می‌داند. آیا در قرآن تعارض است؟ نه، بلکه خدا که شفا می‌دهد مستقلاً و بالذات است، عسل که شفا می‌دهد به اذن خدا است و منافاتی با هم ندارد؟ در یک جا می‌فرماید که: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا...»^۴؛ بگو شفاعت یکسره از آن خداست. در جای دیگر می‌فرماید: «...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...»^۵؛ چه کسی می‌تواند شفاعت کند مگر به اذن خدا؟! (یعنی به اذن خدا می‌تواند شفاعت کند.) «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُرْضَى»^۶؛ چه بسیارند فرشتگانی در آسمان که شفاعت آنها سودی ندارد، مگر بعد از اینکه خدا اذن دهد. یعنی با اذن خدا، شفاعت غیر خدا ممکن است. «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ»^۷؛ و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند و خود از بیم او هراسانند. بندگان صالحی مثل حضرت عیسی(ع) شفاعتشان سودی ندارد، مگر بعد از اعلان رضایت خدا و آنها از ترس خدا بیمناکند. آیات شفاعت نصوص قرآن هستند. کسی نمی‌تواند انکار کند که غیر خدا شفاعت می‌کند. از یک طرف می‌گوید که شفاعت همه‌اش از خداست؛ از طرف دیگر می‌گوید: فرشتگان هم شفاعت می‌کنند. آن اولی و بالذات است و مستقل. این دومی هم به اذن خداست، هیچ منافاتی هم با هم ندارد. پس اگر یکی گفت: غیر خدا هم شفاعت می‌کند، غیر خدا هم شفا می‌دهد، این شرک نیست. یک آقایی آمد به من گفت: یک سنی با من بحث کرده، گفته این که شما می‌گویید امام حسین(ع) شفا می‌دهد این شرک است. گفتم: به او بگو در قرآن آمده که شفا در عسل است. امام حسین(ع) ارزشش نزد شما از یک کاسه عسل کمتر است؟! شما قرآن می‌خوانید؛ می‌گویید: «فِيهِ شِفَاءٌ لِنَاسٍ» قبول هم دارید، عسل می‌تواند واسطه شفا شود؛ امام حسین(ع) نمی‌تواند واسطه شفا شود. این کم لطفی نیست؟!!

آیات شفاعت در قرآن زیاد است. شاید ده بیست آیه باشد. در بعضی آیات می‌فرماید: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»^۸؛ شفاعت شفاعتگران فایده‌ای برای گناهکاران ندارد. یا در سه جای سوره بقره می‌فرماید: روز قیامت روزی است که شفاعت در آن نیست. در آیه ۲۵۵ هم همین را می‌فرماید. شفاعت در روز قیامت نیست. از یک طرف می‌فرماید، که شفاعتگران هستند. آن آیه که می‌فرماید: شفاعت نیست، آن شفاعت به معنای آن است که کسی بی‌جهت بیاید ضامنش شود. این شفاعت یک شرط و قیودی دارد. یک وقت همان بحث پارتی‌بازی که می‌گویند، یک کسی شرایط دریافت یک حقی را ندارد؛ اصلاً حق ندارد نسبت به آن چیز. یک فردی ذی‌نفع است، این کار را برایش می‌کند. این شفاعت نادرست است. این همان پارتی‌بازی است. یک وقتی می‌آیند، اعلام می‌کنند: کسانی که این شرایط را دارند؛ ما مثلاً این خصوصیت

۱- تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۹۱- نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی(ره)

۲- شعراء آیه ۸۰

۳- محمد آیه ۱۵

۴- زمر آیه ۴۴

۵- بقره آیه ۲۵۵

۶- نجم آیه ۲۶

۷- انبیاء آیه ۲۸

۸- مدثر آیه ۴۸

راه، یا این امتیاز را به او می‌دهیم. یک امتیازی است ولی به شرط اینکه این کار را انجام دهند. اگر کسانی این شرایط را داشتند، بعد به خاطر داشتن آن شرایط، آن امتیاز ویژه را دریافت کردند؛ آن را دیگر نمی‌گوییم، پارتی بازی. شفاعت این طوری است. خداوند در قرآن اعلان کرده است: «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...»؛ شرط شفاعت رضایت خداست. برداشت ما از شفاعت این است که گناه بکن، معصیت بکن، آزاد باش، هر کار خواستی بکن؛ ولی اشکی برای امام حسین (ع) بریز، فردای قیامت امام حسین (ع) می‌گوید: این هم یک اشکی برای من ریخته، او را رها کنید. این تصورات ماست. در حالیکه منطبق شفاعت این است که اگر شما توانستید کاری کنید که خدا از شما راضی شود آن وقت می‌توانید، مورد شفاعت واقع شوید. قرآن می‌فرماید: «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...» این دید، دید منفی است. با آن دید نگاه کردن به شفاعت، مجوز صادر می‌کند برای تبهکاری، اما با این دید به شفاعت نگاه کردن، حرص می‌آورد برای عمل صالح. اگر ما یک کاری کردیم که خدا از ما راضی باشد که دیگر شفاعت نمی‌خواهیم، بدون شفاعت می‌رویم به بهشت. می‌گوییم: هیچ کس جز رسول خدا بدون شفاعت به بهشت وارد نمی‌شود، حتی علی بن ابیطالب (ع)، حتی ائمه معصومین (ع). روایت^۱ داریم: شرط ورود به بهشت، شفاعت هست. شفاعت را همه نیاز دارند. مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر اولین آیه سوره اسراء به این مطلب^۲ اشاره کردند که: (طبق بیان امام صادق (ع)) در رابطه با آن مقام محمود یک حدیث طولانی است؛ مضمون آن این است که روز قیامت با آن وضع سخت و طاقت سوز و طاقت فرسا، مردم به حضرت آدم (ع) رو می‌آورند که ای آدم! ما را شفاعت کن! آدم (ع) می‌گوید: بروید نزد حضرت نوح (ع)؛ می‌روند نزد حضرت نوح (ع). حضرت می‌گوید: بروید نزد حضرت ابراهیم (ع). می‌آیند نزد حضرت ابراهیم (ع). می‌گوید: بروید نزد حضرت موسی (ع). می‌آیند نزد آن حضرت، می‌گوید: نزد عیسی (ع) روید و حضرت عیسی (ع) مردم را به سوی رسول خدا (ص) راهنمایی می‌کند. در دنباله حدیث آمده است که حضرت اذن شفاعت گرفته و تعداد بسیاری را شفاعت می‌فرماید. بعد امام صادق (ع) فرمود این است همان مقام محمودی که در سوره اسراء آمده است. مقام محمود این است. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ...»^۳؛ پاره‌ای از شب را نماز نافله بخوان! «...عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»^۴؛ تا خدا تو را به مقام محمود برساند. اول پیامبرگرمی، معصومان و پاکان را شفاعت می‌کند. معصومین، اولیاء را و اولیاء، مؤمنین و صلحا را شفاعت می‌کنند تا آنهائیکه شایسته شفاعت هستند. هیچ کس بی‌شفاعت وارد بهشت نمی‌شود. حالا این دو را کنار هم قرار دهید: ۱- هیچ کس بی‌شفاعت وارد بهشت نمی‌شود. ۲- شرط شفاعت رضایت خداست. این دید با آن دید که می‌گوید: خلاف بکن، فردا یک کسی پارتی پیدا می‌شود؛ طبق قرآن این طور شفاعتی نیست. این که می‌فرماید: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»؛ اصلاً شفاعت شفاعت گران نفعی ندارد، آن شفاعت را می‌گوید؛ آن دید غلط را می‌گوید. این که در سوره بقره می‌فرماید: دوستی و برادری و شفاعت در روز قیامت نیست، این شفاعت غلط را اشاره دارد، نه آن شفاعتی که خودش وعده داده است. آیات قرآن که با هم تعارض ندارد. اما ما متأسفانه گاهی وقتها آیات قرآن را بد می‌فهمیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا حُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۵؛ اتفاق کنید قبل از آنکه روزی بیاید که در آن روز نه خرید و فروشی است، نه رفاقت فایده دارد و نه شفاعتی است. اگر بخواهیم به معنای همان شفاعت معهود بگیریم، تعارض بین آیات قرآن می‌شود، در آیات قرآن تعارض وجود ندارد. پس آیاتی که نفی شفاعت می‌کند، نفی شفاعت به آن معنا که یک کسی بدون شرایط شفیع ما بشود

۱- بحارالانوار، ج ۸، ص ۴۸

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۵ (تفسیر المیزان (پیشین) ج ۱۳، ص ۲۹۹)

۳- اسراء آیه ۷۹

۴- همان

۵- بقره آیه ۲۵۴

آنجا وجود ندارد. شرط دارد. باز قرآن کریم در سوره بقره می‌فرماید: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ...»^۱، شفاعت نفعی ندارد، این شفاعت را می‌گوید. متأسفانه خیلی از ما به همان شفاعتی دلخوش کرده‌ایم که طبق قرآن، فایده ندارد با این خیالات واهی. گاهی وقت‌ها به جای اینکه حب امام حسین (ع) آدم را به خدا نزدیک کند، می‌بینی از خدا دور شده است. غره شده که من برای امام حسین (ع) گریه می‌کنم. در حالیکه ارزش‌های دینی هر کدامش به یک نحوی انسان را به خدا نزدیک می‌کند. اگر نکرد و برخلافش شد، بدانید فاسد شده است. اعتقاد به آن، اعتقاد فاسدی است. یکی مسأله شفاعت است، یکی مسأله انتظار و امثال این‌ها. آیات زیادی هستند که می‌گویند، شفاعت همه برای خداست؛ این منافاتی ندارد. آیات زیاد دیگری هم در قرآن هستند که می‌گویند: شفاعتگرانی هم به اذن خدا موجود هستند. پس اعتقاد به این امور منافی با توحید نیست. شفاعت به اذن خداست، وجود دارد، شفا دادن غیر خدا، به اذن خدا وجود دارد، همانطور که قرآن می‌گوید: در عسل هم شفا است. تأثیر اسباب به اذن خدا نیز جریان دارد، منتها در تمسک به اسباب چند نکته باید مورد نظر باشد: ۱- دستمان به سوی اسباب برود و نظرمان و دلمان (امیدمان) یک لحظه از خدا قطع نشود. اگر دلمان از خدا قطع شد، خدا ما را واگذار اسباب خواهد کرد. اگر نصف امیدمان به خدا باشد، نصف امیدمان به اسباب، باز هم خسران دامنمان را خواهد گرفت. باید بدانیم که اسباب هیچ کاره است و تأثیرشان هم به اذن خداست. آن وقت اسباب مؤثر واقع می‌شود. ولی این خیلی مشکل است. ۲- اسباب باید اسباب کریم باشد؛ یعنی به هر سببی چنگ نزنید. یک شخصی نشسته بود خدمت امام سجاد (ع) این‌طور دعا کرد، گفت: خدایا ما را از خلقت بی‌نیاز کن. حضرت فرمود: این‌طور دعا نکنید. خلق به هم نیاز دارند. (شما چطور می‌توانید بی‌نیاز از خلق زندگی کنید؟! این‌طور بگو: خدایا! ما را از اشرار خلقت بی‌نیاز کن.^۲ نیازمندی که جزء لاینفک زندگی انسان است. یک شخص که نمی‌تواند همه چیز زندگی را خودش تأمین کند؛ به نانوا، به خیاط، به کفاش، به بیمارستان و به طبیب احتیاج دارد. ما را بی‌نیاز کن از خلقت؛ یعنی ما یک موجودی باشیم که نیاز به هیچ چیز نداشته باشیم. نه غذا بخوایم، نه آب بخوایم، نه لباس بخوایم، امکان ندارد که یا اینکه یک وردی خودمان بخوانیم، همه چیز جلوی ما حاضر شود، این هم امکان ندارد. اسلام نیامده تا ما از اسباب استفاده نکنیم؛ اسلام آمده نگاه ما را اصلاح کند، بگوید: شما غرق در اسباب نشوید! مؤثر در وجود را فراموش نکنید! این هم یک نکته بسیار مهم. اگر کسی شفاعت از غیر خدا به صورت مستقل خواست، مثلاً مثل آن آقای که گفته بود: کار از دست خدا در رفته است، اگر این‌گونه بود، این شرک است. کارهای بعضی از عوام، باعث وهن مذهب است، گناه دارد، باعث می‌شود پیروان سایر مذاهب اسلامی، زبانشان روی شیعه باز شود، نسبت به حرمت و آبروی اهل بیت (ع) زبان‌درازی کنند، تعرض کنند و آن وقت گناهش گردن ماست. اما به اذن الهی و با اعتقاد به اینکه هر چه اثر است از خداست، شرک نیست که من آیتش را عرض کردم و یک بیان حکما هم است، آیه و حدیث هم نیست. «لَا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»؛ هیچ مؤثری بالاواله و مستقل، هیچ مؤثری که محتاج دیگران نباشد در وجود نیست مگر خدا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ابتدا چند سؤال را پاسخ می‌دهیم:

۱- ائمه (ع)، معصوم هستند چرا باید مورد شفاعت قرار گیرند؟ این قانون خداست که هر کس خواست به بهشت برود، باید مورد شفاعت قرار بگیرد. چطور می‌گویند اگر امضاء پایین سند بیع نباشد، این سند قابل قبول نیست این ارتباطی هم به اعتبار و عدم اعتبار شما ندارد. قانون خدا اینست که هر کس وارد بهشت می‌شود، باید شفاعت شود، والا امام معصوم به شفاعت نیاز ندارد. فقط یک نفر است که از این مسئله مستثنی است و آن پیامبر اعظم (ص) است که دارای مقام شفاعت کبری است، همان مقام محمود. شیعه و سنی مقام محمود را به

۱- بقره آیه ۱۲۳

۲- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵، باب ۲۱

شفاعت کبری تفسیر کرده‌اند.^۱ پس اگر می‌گوییم **ائمه معصوم (ع)** باید شفاعت شوند نه از باب اینکه گناه یا نقص خاصی دارند بلکه از باب اینکه، این قانون خداست. و اگر ما هم با این دید نگاه کنیم، وضع ما دگرگون خواهد شد. به جای این تساهل که بگوییم: خلاف کردیم مشکلی ندارد، شفاعتمان می‌کنند، می‌گوییم: اولاً شفاعت که نیاز است، حتماً باید شفاعت شویم ثانیاً شفاعت از کسی می‌کنند که خدا از او راضی باشد پس به دنبال رضای خدا برویم.

۲- اگر فقط **پیامبر گرامی** شفاعت می‌کنند، پس اینکه گفته شده هر کس با رهبرش وارد محشر می‌شود به چه معنایی است؟ منافاتی ندارد؛ ممکن است منظور ایشان این بوده که اگر ما قرار باشد با رهبرمان، تحت ظلّ امام و حجت خدا باشیم که دیگر شفاعت لازم نداریم. اگر من رهبرم را در دنیا پیغمبر قرار دادم، به این معناست که از او اطاعت کردم. اگر از او اطاعت نکردم که او را رهبر خود قرار ندادم. اگر اسم پیغمبر را روی خودم گذاشتم ولی هر چه دلم خواست عمل کردم، دیگر رهبر من پیامبر نیست. این روایات و این آیات هیچ منافاتی با بحث شفاعت ندارد. شفاعت در عالم آخرت یک نظام بسیار دقیقی دارد و کسانی که شفاعت می‌کنند، ابتدا باید خودشان شفاعت شوند. فقط یک نفر است که شفاعت می‌کند و شفاعت نمی‌شود، آن پیامبر گرامی است. آخرین طبقه مؤمنان فقط شفاعت می‌شوند ولی نمی‌توانند کسی را شفاعت کنند.

۳- اینکه ما معتقدیم اگر **حضرت زهرا (س)** ما را شفاعت کنند، خداوند تبارک و تعالی یقیناً می‌پذیرد و ما مورد شفاعت قرار خواهیم گرفت، آیا این اعتقاد صحیح می‌باشد؟ اگر این فکر ما باشد که ما یک مجلس روضه‌ای می‌گیریم برای فرزند **حضرت زهرا (س)** بعد هم هر کاری خواستیم، می‌کنیم. اگر این طوری باشد، نظر بدی است. اما اگر به این فکر باشد که من برای اینکه از شفاعت حضرت بهره‌مند شوم، در پی کسب رضایت حضرت باشم که رضای او رضای خداست، این خیلی عالی است، اصلاً به ما گفته‌اند که این کار را نکنیم. چرا می‌گویند انتظار فرج افضل اعمال است؟ چون ریشه تمام اعمال صالح، انتظار فرج است، آن هم به دید درست؛ اینکه بگویند: **«وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ غَيْبَتُهُ مِئْءَا»**؛ وجود امام زمان (ع) لطف خداست اما غیبت او به خاطر اعمال بد ماست. اگر با این دید به مسئله انتظار نگاه کنیم، باعث می‌شود که مدام خودمان را اصلاح کنیم.

اصولاً فلسفه اصلی عبادت، اصلاح کردن باطن است. هیچ عبادتی مثل این اصلاح نمی‌کند، پس این برترین عبادت است. اما اگر به دید منفی نگاه کردیم، گفتیم: فساد کنید تا دنیا را فساد بگیرد، **امام زمان (ع)** بیایند، این دید اثر منفی می‌گذارد. یک وقت می‌بینید یک ارزش مقدس به جای اینکه مردم را مقید کند، مردم را لاقید کرده است. اصولاً هیچکدام از ارزشهای اسلامی باعث لاقیدی نمی‌شود. اگر یک اعتقاد دینی باعث لاقیدی مردم شد، آن اعتقاد، فاسد است. همانطور که پولس، آن یهودی که تظاهر به مسیحیت می‌کرد و مسیحیت را منحرف کرد، به مسیحیان گفت: شما همین که ایمان به **حضرت مسیح (ع)** داشته باشید، اهل بهشتید، دیگر چیزی بیشتر نمی‌خواهد. اگر عمل صالح نداشتید، به خاطر ایمانتان به بهشت می‌روید، اگر عمل صالح داشتید، دو برابر به شما پاداش می‌دهند. فساد در عالم مسیحیت شروع شد. الان آن مسیحی بدترین و زشت‌ترین و شنیع‌ترین کارها را که می‌داند خلاف تورات و انجیل و کتب آسمانی است انجام می‌دهد بعد هم ادعایش این است که من **حضرت مسیح (ع)** را قبول دارم؛ پس اهل بهشتم.

در اسلام یک طایفه‌ای پیدا شدند به نام **مرجئه**.^۲ مرجئه یعنی آنهایی که معتقد بودند که فقط شما ایمان داشته باشید، کافی است. هر گناه کبیره‌ای که کردید اگر ایمان به خدا داشته باشید اهل بهشتید. این طایفه **مرجئه** شبیه همان

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۸ (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، بحث روایتی ذیل آیه اول)

۲- خواجه نصیرالدین طوسی، اول بحث امامت، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۲

۳- مرجئه به معنای تأخیر افکننده، نام فرقه‌ای از فرق اسلامی که در پایان نیمه اول قرن هجری پدید آمدند. آنان گروهی از خوارجند که مرتکب گناه کبیره را مخلص در دوزخ نمی‌دانند.

مسیحیانی هستند که می‌گویند: ایمان به **حضرت مسیح (ع)** کافی است. اکثر مسیحیان، امروز اینگونه‌اند. در مقابل، طایفه خوارج نهروانند. خوارج نهروان می‌گفتند شما با یک گناه کبیره از دین خارج می‌شوید. نه آن درست است و نه این. دلیل بر بطلان هر دو را هم، در قرآن و سنت داریم. آن افراط است، این تفریط است. راه میانه این است که گناه، باعث خروج از ایمان نمی‌شود، اما مجازات دارد. ایمانی که بدون عمل صالح باشد پذیرفته نیست. من مؤمن باشم به اینکه نماز حق است، اما نماز نخوانم. قبول دارم که روزه ضرورت دین است و اعتراف هم می‌کنم، از آن دفاع هم می‌کنم اما روزه نمی‌گیرم. این ایمان چه فایده‌ای دارد؟ بفرموده رمول گرامی «**لَا يُقْبَلُ إِيمَانٌ بِلاَ عَمَلٍ وَ لَا عَمَلٌ بِلاَ إِيمَانٍ**»؛ ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان پذیرفتنی نیست. هیچیک از اصول اعتقادی ما باعث نمی‌شود که جامعه بشری به بی‌قیدی و بی‌بندوباری سوق داده شود. اگر دیدید کسی به خاطر اعتقادش به یک اصل دینی به طرف بی‌بندوباری رفت بدانید اعتقادش، اعتقاد فاسدی است. نه اینکه شفاعت، اعتقاد فاسدی است، اعتقاد او به شفاعت، فاسد است. نه اینکه انتظار ظهور مصلح، انتظار فاسدی است، طرز انتظار او، انتظار فاسدی است. او این مسئله را بد فهمیده است. گاهی وقتها بد فهمیدن معارف دین باعث می‌شود که انسان از راه راست منحرف شود. آنهایی که به اعتقاد ما طعنه می‌زنند، اعتقاد ما را درست نفهمیدند. ما یک حرف دیگری زدیم، او یک چیز دیگری فهمیده است. یکی از اهل تسنن به من گفت: شما خدا را تحقیر می‌کنید؛ چون قائل به بداء هستید^۱. بداء تحقیر خداست. (آنها می‌گویند: بداء به این معنا است که خداوند یک مطلبی را می‌گوید بعد نظرش عوض می‌شود مثل ما که نظرمان عوض می‌شود، خدا هم نظرش عوض می‌شود. معنایش این است که من به یک چیزی جهل داشتم بعداً به آن علم پیدا کردم، البته این تحقیر خداست.) من گفتم: برادر عزیز، **نظر اهل بیت (ع)** که این نیست. گفت: پس چیست؟ گفتم: تغییر قضای الهی. شما یک کار بدی انجام می‌دهید، خدا یک قضای سوئی برای شما می‌نویسد، بعد یک کار خوبی می‌کنید، حکم را عوض می‌کند، می‌شود قضای نیک و حسن. گفتم: شما دعا می‌کنید، قضای الهی تغییر می‌کند. به این می‌گویند: بداء. تعجب کرد. گفتم: شما روایات ما را نگاه کن این گونه که شما می‌گویید، نیست. یعنی **اهل بیت پیغمبر (ع)** (نعوذ بالله) اینقدر نمی‌فهمیدند که خدا جهل به چیزی ندارد؟ آن طرف اصلاً نفهمیده که ما چه گفتیم. یک چیزی برای خودش بافته و برداشتی کرده است.

در همین قضیه شفاعت، برداشت آنها این است که ما از **ائمه (ع)** مستقلاً مدد می‌جوییم و می‌گوییم: ائمه جای خدا. این برداشت بدی است. آنها عقیده ما را بد فهمیدند. اگر اینطوری که بزرگان ما گفتند و ما امشب به نقل از آنها گفتیم، مسئله مطرح می‌شد، آنها هم قبول می‌کردند. البته کسانی هم هستند که این وسط عمداً تحریف می‌کنند، تهمتهای ناروا به شیعه می‌زنند، عامه اهل سنت هم که اعتماد به اینها دارند، این تهمتها را گرفته و بر علیه شیعیان تبلیغ می‌کنند. می‌گویند: شما قائل به تحریف قرآنید. شما علی را بالاتر از پیغمبر می‌دانید. البته خود ما هم بی‌تقصیر نیستیم. گاهی وقتها در بعضی از مجالس ما بعضی از کسانی که در سلک مثلاً مداحی قرار گرفتند، نسبت الوهیت به بعضی از **ائمه (ع)** می‌دهند. نوارهای اینها به کشورهای مثل عربستان می‌رود. حتی بعضی از الفاظ آن نیاز به ترجمه هم ندارد. آنها هم می‌گویند: ببینید ما دروغ نمی‌گوییم، اینها علی را خدا می‌دانند. مثلاً صریحاً می‌گویند: (نعوذ بالله) لا إِلَهَ إِلَّا الرَّهْرَا. مرحوم علامه امینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب الغدير بسیاری از افتراهایی که متعمدین از مخالفین ما به ما بستند را افشا کرده و به آنها جواب داده است.

روش قرآن در جواب بت پرستان:

۱- ادعای بت پرستان این بود که بتها شفیعند. «... وَ يَقُولُونَ هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...»^۲؛ بتها را می‌پرستیدند و می‌گفتند اینها شفیع ما نزد خدا هستند.

۱- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲، «الایمان لا یكون إلا بعملٍ... و لا یثبت الايمان إلا بعملٍ»

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۶، باب البداء (نشر دارالکتب الاسلامیه)

۳- یونس آیه ۱۸

۲- ادعایشان این بود که بتها واسطه‌اند. قرآن، اصل واسطه بودن و اصل شفاعت را نفی نکرده، ادعای شفاعت بتان و واسطه بودن بتان را نفی کرده است. یک وقت یک آقایی می‌گوید: من دکترم. ما نمی‌گوییم: دکتر وجود ندارد، می‌گوییم: تو دکتر نیستی. یا اگر کسی گفت: این فلز طلاست، ما گفتیم دروغ می‌گویی، منظورمان این نیست که طلا وجود ندارد، منظورمان این است که این فلز، طلا نیست. قرآن نمی‌گوید: واسطه‌ای در کار نیست؛ چون آیات دیگر، واسطه را اثبات می‌کند، «... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»؛ قرآن نمی‌فرماید: شفاعتی نیست، آیات بسیار شفاعت را تأیید می‌کند. می‌فرماید: شفیع بودن بتان، دروغ است. پس تکذیب، متوجه مصداق است، متوجه مفهوم نیست. اگر متوجه مفهوم بود، معنایش این بود که شفاعت دروغ است. قرآن مفهوم وسیله و توسل را قبول دارد اما روی مصداق وسیله بحث می‌کند و می‌گوید: این وسیله است یا آن، این باید شفاعت کند یا آن. «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ...»؛ این آله‌ای که اینها می‌خوانند، اصلاً مالک شفاعت نیستند، «...إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ مگر کسانی که از روی علم بحق شهادت دهند، لازم به توضیح است که آیه را دو جور می‌توان معنا کرد. ما دو نوع استثنا در زبان عرب داریم: استثنای منقطع و استثنای متصل. اما در زبان فارسی یک نوع استثنا داریم که البته در زبان فارسی این استثنا اصلاً فصیح نیست. اما برای عرب فصیح است. مثلاً در عبارات نحوی می‌گویند: «جاء القوم آلاً حماراً لهم»، همه مردم آمدند به جز یک الاغشان که نیامد. الاغ که از جمع استثنا نمی‌شود. باید بگوییم مثلاً «جاء القوم آلاً زید» یا «آلاً حسن»، «آلاً ثلاثه» مثلاً به جز سه نفرشان، به جز زید، به جز حسن. الاغ که از جنس قوم نیست. به این می‌گویند استثنای منقطع. استثنای منقطع یعنی اینکه مابعد آلاً با ماقبل آلاً، از یک جنس نباشند. وقتی می‌گویید: «جاء القوم»، قوم از یک جنس است، «آلاً حماراً لهم»، حمار که از جنس قوم نیست، قوم هم از جنس حمار نیست. من نمونه دیگر آن را هم در قرآن می‌آورم. «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ...»؛ فرشتگان سجده کردند به جز ابلیس. این استثنا، منقطع است، چون به نص قرآن ابلیس، جن بود، «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»، از ملائکه نبود، اصلاً از جنس فرشته نبود. از جنس جنیان بود. پس این استثنای منقطع است. اینجا «...إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ...» اگر مراد از «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ...»، بتان باشند، این الا می‌شود منقطع؛ چون باید به این صورت معنا کنیم: بتانی که از غیر خدا صدایشان می‌زنید، مالک شفاعت نیستند مگر آن خوبانی که شهادت به حق می‌دهند. آنها هم که بتان نیستند. آنهایی که شهادت به حق می‌دهند بتان نیستند، بتان هم که آنها نیستند. پس مابعد آلاً با ماقبل آلاً از یک جنس نیست که استثنای منقطع می‌شود. اما اگر «الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» را، همه آلهه بگیریم، حضرت عیسی (ع) را هم یک عده‌ای گفتند پسر خداست، او هم شد اله برای عده‌ای پس لفظ آلهه هم، مصداق خوب دارد و هم بد. اینجا استثنا می‌شود استثنای متصل. معنایش این می‌شود: آنهایی که از غیر خدا به جای خدا می‌خوانید مالک شفاعت نیستند مگر آن کسی که به حق شهادت می‌دهد یعنی مثل حضرت عیسی و مثل عزیر و... اینها استثنا می‌شوند. استثنا، استثنای متصل می‌شود. که البته در سوره انبیاء می‌فرماید که: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»^۱، قبل از آن می‌فرماید: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ...»^۲؛ شما با آن معبودهایی از غیر خدا که پرستش‌شان می‌کنید، هیزم جهنمید، آتشگیره جهنمید. «...أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»^۳؛ که شما به آن وارد می‌شوید. «كُلُّ كَانَ هَوْلًا آلِهَةٌ مَا وَرَدُوهَا...»^۴؛ اگر آنها اله بودند به جهنم نمی‌رفتند. یکی از مشرکین که

۱- زخرف آیه ۸۶

۲- همان

۳- حجر آیات ۳۰ و ۳۱

۴- انبیاء آیه ۱۰۱

۵- انبیاء آیه ۹۸

۶- همان

۷- انبیاء آیه ۹۹

خیلی زبان دراز بود گفت: من امروز می‌روم با پیغمبر اسلام یک بحثی می‌کنم که هیچ جوابی نداشته باشد. مشرکین هم آمدند ببینند چگونه بحث می‌کند؛ گفت: شنیدم ادعا کردی آیاتی بر تو نازل شده و این آیات را خواند. حضرت هم گفتند: بله این آیاتی است که بر من نازل شده است. گفت: من الان یک سوآلی از تو می‌کنم که رسوا شوی. حضرت گفتند: سوآلت چیست؟ گفت: مگر نمی‌گویی که حضرت مسیح معبود و اله است، پس طبق این آیه عیسی هم باید به جهنم برود. در حالیکه در آیات قرآن آمده که عیسی ولی و پیغمبر خداست و از صلحاست. حضرت فوراً این آیه را خواندند که «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»؛ آنهایی که از ما نیکی بر ایشان گذشت (یعنی حضرت عیسی و امثال او) از آتش دورند. «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ»؛ حتی سر و صدای جهنم را هم نمی‌شنوند و در آنچه که آرزوی آنهاست جاودانه‌اند. او رسوا شد و برگشت. بنابراین اینکه می‌گوید: «الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ» هم شامل مشرکین می‌شود، هم شامل کسانی که اشخاص و افراد و پیغمبران را اله حساب کردند. بُعدی ندارد. در این آیه قرآن آمده است که: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...»^۱، غیر خدا را می‌خواندند (که من عرض کردم «لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» نه به معنای این است که بت پرستی ضرر ندارد. معنای آیه این است که بت نمی‌تواند به کسی ضرر بزند یا به کسی نفع برساند؛ یعنی مؤثر نیست). «وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ و می‌گویند اینها شفیع ما نزد خدا هستند. در این آیه هم، خداوند اصل مفهوم شفاعت را انکار نکرده، مصداقش را انکار کرده، فرموده: این بتان مصداق شفاعت کننده نیستند. می‌فرماید: «...قُلْ أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ...»^۲؛ شما دارید به خدا چیزی را خبر می‌دهید که خدا خبر ندارد! اگر شفاعتی برای بتان ثابت شده، کجاست که خدا نمی‌داند و شما می‌دانید؟ سندش کجاست؟ آیاتی که گذشت وجود شفیع، واسطه و وجود اسباب را اثبات می‌کنند. در بحث اسباب، همان آیه سوره انفال را خواندیم که «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَنْعَمْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ...»^۳ که گفتم این آیه، آیه مانور است. دشمنان را با تهیه ابزار و لوازم جنگی بترسانید. این تمسک به اسباب است. آیه نماز خوف را خواندیم. تمسک به شمشیر و سلاح است برای دفاع در مقابل دشمن، هیچ اشکالی هم ندارد. «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ...» آیه ۵۷ اسراء در مورد واسطه و توسل است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» در سوره مائده آیه ۳۵ بحث توسل است. شفا دادن عسل، بحث شفا گرفتن از غیر خداست، به اذن خدا. شفاعت فرشتگان و عباد صالح که در قرآن آمده است. «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّن حَشِيئَةِ مُّشَفِّقُونَ»^۴؛ که اینها شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسانی که خدا از آنها راضی است. ظاهراً این آیه در مورد حضرت عیسی (ع) است. بنابراین این آیات، مفسر آن آیات هستند؛ همان آیاتی که می‌گویند شفاعت و شفا برای خداست، مؤثری جز خدا نیست، «...مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...»^۵. این آیات آنها را توضیح می‌دهند که وقتی می‌گوییم «...مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ...» به اذن خدا اشیاء دیگر هم تأثیر دارند، شفا می‌دهند و شفاعت می‌کنند ولی هیچ چیزی بالاستقلال خودش مؤثر نیست. مؤثر ذاتی نیست. همه اینجا توجیه می‌شوند.

و اما یک سؤال چرا فرموده: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، نفرمود (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ)؟ یکی از دلایلش این است: گفتیم عبادت یعنی اطاعت. اگر کسی وظیفه‌اش این باشد که روزه نگیرد ولی روزه بگیرد، این گناه کرده چون اطاعت نکرده. با اینکه صورت عمل، صورت عبادی است اما چون اطاعت نکرده نه تنها ثواب عبادت ندارد بلکه گناه هم کرده است.

۱- انبیاء آیه ۱۰۲

۲- یونس آیه ۱۸

۳- همان

۴- انفال آیه ۶۰

۵- انبیاء آیه ۲۸

۶- کهف آیه ۳۹

اگر به کسی گفتند روزه نگیر و روزه را ترک کرد یا به خاطر تقیه این عمل را اینطوری انجام بده و انجام داد (بر خلاف ظاهر عبادی انجام داد)، او عبادت کرده ولو اینکه عمل عبادی را به ظاهر ترک کرده است. چرا عبادت کرده؟ چون اطاعت کرده است. پس به این نتیجه رسیدیم که اصلاً عبادت یعنی اطاعت. همانطور که قرآن نهیب زده به بنی آدم که «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...»؛ ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید، چون شیطان را اطاعت کردند. اگر کسی اینطوری بود و می گفت: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و از غیر خدا هم اطاعت می کرد، دیگر «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» او معنا ندارد. وقتی ما از غیر خدا اطاعت کردیم، ادعای «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، ادعایی است دروغین. یک روایتی است که خداوند به حضرت موسی (ع) (یک مضمون اینطوری دارد) می فرماید: تو را بسیار دوست دارم، به خاطر اینکه وقتی در نماز می گویی خدایا تنها تو را می پرستم و تنها از تو کمک می خواهم، راست می گویی.^۲ روایت هم داریم، بعضی ها وقتی نماز می خوانند خدا خطاب می کند: «يَا كَاذِبُ اتَّخَذْتَنِي»؛ ای دروغگو مرا گول می زنی؟ به زبانش می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» در عمل صد تا معبود دارد.

خداوند یک قوانینی دارد به ما فرموده که من برای تمام زندگی شما قانون دارم. حتی برای قوانین راهنمایی و رانندگی، اسلام حکم دارد. البته ما روایت نداریم که مثلاً خط کشی عابر پیاده چطور باشد، نیازی هم نیست. شارع مقدس به ما یک معیار کلی داده است که بحث آن در گذشته بیان شد. مجتهدین می گویند: شارع مقدس گفته: حفظ نظام نوعی، واجب است. که یکی از معیارها و مصداقهای حفظ نظام نوعی، رعایت همین قوانین است که باعث حفظ جان مردم می شود. اگر رعایت نشود، مردم کشته می شوند، تلفات می دهند پس رعایت نکردنش حرام است. اسلام می گوید: من برای شما در تمام زمینه های زندگی، قبل از تولد تا بعد از مرگتان قانون گذاشتم. حقی که به فرد دیگری مراجعه کنید ندارید. چون من مالک هستم، هم مالک دنیا هم مالک آخرت، حق تصرف هم حق من است، قانون هم را من باید برای مصنوع خودم بنویسم. کس دیگر حق ندارد برای موجودی که من آفریدم، قانون بنویسد. آفات قانون غیر خدا را هم گفتیم. بنده به عنوان یک انسان متدین موحد وظیفه ام این است که به دنبال قانون خدا باشم، حتی اگر به ضرر باشد. اگر اینطور شدم و حدود الهی را اجرا کردم آن وقت، وقتی می گویم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» دروغگو نیستیم، راستگو هستیم، یا شعار نمی دهیم؛ خدا کریم است، می فرماید: حالا نمی خواهد صد در صد هم مطیع باشی. حداقل اهتمام داشته باش. آنجایی که می دانی دستور من است انجام بده. آنجایی که می دانی حکم را، زیر پا نگذار. من همین را هم قبول دارم. آن وقت اگر بگویی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» من می پذیرم و نمازت را قبول می کنم. همه که علی بن ابی طالب (ع) نیستند که همه وجودش فریاد بزند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» و خدا هم بگوید: علی راست می گوید. همه که اینطور نیستند ولی اگر قرار باشد که همه نصیب را انسان به شیطان بدهد خیلی بد است. مرحوم شوشتری رضوان الله تعالی علیه یک روز در مسجد بالای منبر گفته بود: ایها الناس من شما را دعوت می کنم به اینکه به خدا شرک بورزید. بعضی از حضار گفته بودند: حاج آقا اینها چه حرفی است؟ شما باید دعوت کننده به توحید باشید نه به شرک. این چه حرفی است که می زنید؟ لاجرم شوخی می کنید. گفتند: نه من جدی می گویم. چون اگر به خدا شرک بورزید حداقل خدا را شریک غیر خدا کردید. یک کار برای خدا می کنید، یک کار برای نفس، یک کار برای شیطان. اما اینطوری که ما پیش می رویم، همه را به غیر خدا دادیم. حداقل خدا را هم شریک کنیم. مشرک از بعضی از افراد بهتر است. مشرک حداقل می گوید: «...هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا...»^۳، یک گوسفند می کشت، می گفت: این برای خدا،

۱- یس آیه ۶۰

۲- قصه های قرآنی، محمدی اشتهاری، ص ۳۴۰

۳- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۹۵. ترجمه صدر روایت این است: «هنگامی که خدا بر قلب بنده اش اطلاع دارد (در نماز) و در قلب بنده ناخالصی در حقیقت (اعتقادش به) تکبیر می بیند به او می گوید: ای دروغگو مرا گول می زنی. به عزت و جلال از شیرینی یادم محروم می کنم و از تقریر محجوبت می دارم و مانع از رسیدنت به سرور مناجاتم می شوم.»

۴- انعام آیه ۱۳۶

یک گوسفند می‌کشت، می‌گفت: این برای بتان، قرآن نقل می‌کند. این آقا که همه کارش برای غیر خداست. باز هم آن مشرک بهتر است، یک سهمی به خدا داده است. در رابطه با عقاید بت پرستان من آیاتی را عرض کنم، در اواخر سوره انعام آیه ۱۳۵ تا آیه ۱۴۰ خطاب به بت پرستان است، باز از آیه ۱۴۲ شروع می‌شود و این آیات ادامه دارد تا آیه ۱۵۱ که خطاب به بت پرستان هست، عقایدشان را بیان می‌کند و این عقاید را تخطئه می‌کند. در سوره مائده هم آیاتی هست که بعضی از عقاید آنها را تخطئه می‌کند. اگر کسی حدود الهی یعنی قوانین خدا را اجرا نکند معنای این کار این است که از خدا اطاعت نکرده است. اگر کسی حدود الهی را در جامعه اجرا نکرد، این آدم مطیع خدا نیست و چون مطیع خدا نیست، عابد خدا هم نیست و خدا را نپرستیده است، بنابراین اگر گفت: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، دروغ می‌گوید. حالا آنهایی که در جامعه ما قوانین الهی را معطل گذاشتند، بروند حساب کار خودشان را بکنند. بروند حسابشان را با خدا اصلاح کنند. تو که اجرای حکم الهی را تمسخر می‌بینی، تو چطور می‌گویی: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ». تو که از غیر من برای اداره امور زندگی کمک خواستی. بنده به آقایی گفتم: آقا این حکم خداست چرا بر خلاف این اجرا می‌کنید؟ یکی از دست اندرکاران گفت: آقا ما اگر بخواهیم این را اجرا کنیم هرج و مرج می‌شود. گفتم: یعنی اگر شما بخواهید حکم خدا را اجرا کنید هرج و مرج می‌شود! پس ظاهراً یک کسی بهتر از خدا می‌دانسته که بیاید برای حکم خدا تبصره بزند، وصله بچسباند به حکم خدا و بگوید: خدا این را نفهمیده و این نکته را نخوانده بود، ما خواندیم. خدا نمی‌دانست که اگر این حکم را بدهد و این حکم اجرا شود در جامعه هرج و مرج می‌شود، ما آمدیم این حکم را درست کردیم. با این عقاید من می‌گویم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؟! «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» موقعی درست است که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» درست باشد. اگر انسان خدا را آنطوری که حق عبادت است، عبادت کرد؛ یعنی گفت: خدایا من جز دستور تو از دستور هیچکس پیروی نمی‌کنم، مولایی جز تو ندارم، قانون زندگی من، قانون توست، اگر این را انسان گفت، اصلاً وجودش استعانت است. اگر حتی به زبان هم نیآورد هر جا پایش فرو افتاد نه تنها خدا کمکش می‌کند، فرشتگان و انبیاء و صلحا هم برایش دعا می‌کنند.

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد^۱

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ»^۲ در همان سوره‌ای که خداوند می‌فرماید: به پیغمبر درود بفرستید «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۳ در همان سوره می‌فرماید: فرشتگان و خدا بر شما مؤمنین هم، درود می‌فرستند. کدام مؤمن؟ کسی که بگوید: خدایا! قانون من، قانون توست. من غیر قانون تو را به رسمیت نمی‌شناسم، این می‌شود «إِيَّاكَ نَعْبُدُ».

قوانین الهی برای سعادت دنیا و آخرت ماست. شما بگردید، یک جای خالی پیدا کنید، بگویید: در اینجا اسلام قانون ندارد. آن آقای تعمیرکار نگاه به پیچ می‌کند، به شاگردش می‌گوید: آچار ۱۷ را بیاور. اصلاً نگاه به پیچ می‌کند، می‌فهمد که چه آچاری به آن می‌خورد. بنده که هیچ چیز بلد نیستم باید یکی یکی آچارها را روی آن امتحان کنم بعد هم آخر سر می‌گویم: این آچار ندارد. تو مکانیک نیستی. در اسلام گفته‌اند: بیع فضولی؛ بروید نگاه کنید. این اجماع فقها است، اصلاً لا خلاف فيه. بیع فضولی ابتداءً باطل نیست. بیع فضولی این است که آقایی مال کسی را بدون اجازه‌اش بفروشد، به این می‌گویند: بیع فضولی. اصلاً باطل هم نیست. آمدند گفتند: آقا شما مسافرت تشریف داشتید، همسایه‌تان ماشینتان را به آقای فلانی فروخته است، آیا شما اجازه می‌دهید؟ اگر گفت: بله، بیعش هم صحیح است. بعد مراجعه می‌کند به بایع فضولی، پول را از او می‌گیرد و هیچ اشکالی هم ندارد. اگر گفت: نه اجازه نمی‌دهم آن وقت بیع باطل است. مال برمی‌گردد به مالک، مشتری مراجعه می‌کند به بایع فضولی، می‌گوید: پولی را که از من گرفتی به من پس بده. این قانون اسلام است،

۱- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۱۱۷، با مطلع

«هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد / خدش در همه حال از بلا نگه دارد»

۲- احزاب آیه ۴۳

۳- احزاب آیه ۵۶

هیچکس هم در این اختلافی ندارد. اما امروز چکار می‌کنند؟ اسم اینکار را که کلاهبرداری گذاشتند، آقای بایع فضولی را زندان می‌کنند، مال هم پیش مشتری می‌ماند، پول هم پیش بایع می‌ماند، بعد هم ما ادعا می‌کنیم می‌گوییم: ما داریم احکام شریعت را اجرا می‌کنیم. هر بلایی هم که بر سر مردم آمد، مردم بگویند: این هم حکومت اسلامی. بعد هم بنده وضو بگیرم و نماز بخوانم و بگویم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بعد از نماز هم بگوییم: تقبل الله! به همین سادگی؟ بیاییم آبروی اسلام را خودمان با دست خودمان نریزیم. کاری نکنیم که اگر مثل بنده‌ای خواستیم از نظام اسلامی دفاع کنیم، مجبور نشوم بگویم: بله این و آن را هم من قبول دارم. مجبور نشوم اینجوری دفاع کنم. محکم بایستیم، بگویم: این حکم اسلام و خداست. ما که نمی‌خواهیم آبروی نظام اسلامی ریخته شود. صورت جامعه ما طوری شود که اگر مسلمانی از یک کشور عربی بخواهد به شهری مثل تهران بیاید، حیا کنیم و سرمان را از خجالت پایین بیاندازیم. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی اینکه خدایا ما فقط حدود تو را اجرا می‌کنیم. ما کس دیگری را قبول نداریم. و این لازمه‌اش این است که من معتقد باشم به اینکه اسلام می‌تواند جامعه بشری را اداره کند. نه تنها می‌تواند بلکه به بهترین نحو می‌تواند. که خیلی‌ها این اعتقاد را ندارند. کسی که این اعتقاد را نداشته باشد چطور می‌خواهد مجری احکام خدا باشد؟!

چون در قوانین الهی حق هر کس دقیق به صاحب حق رسیده است، مصداق عدالت است. هر چه قانون غیر از قانون خداست، ظلم است. قرآن غیر حد خدا را ظلم می‌داند. دلیلش هم این است: هیچکس بهتر از خدا نمی‌داند که حق هر کسی چقدر است؟ حق زن چقدر است؟ حق مرد چقدر است؟ حق پسر چقدر است؟ حق دختر چقدر است؟ هر کس بخواهد غیر از خدا حکم کند قطعاً کم و زیادش می‌کند، این می‌شود ظلم. قرآن می‌فرماید: «...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...»^۱؛ هر کس از حدود خدا خارج شود به خودش ظلم کرده است، این بحث اولش. «...وَمَنْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲؛ هر کس به حکم خدا حکم نکند، ستمگر است. آیاتی در قرآن است که خداوند صریحاً کسانی که از حکم او خارج می‌شوند را ستمگر نامیده است. معنای «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» را هم که گفتیم، در هیچ چیزی قانون غیر تو را اجرا نمی‌کنیم؛ به عبارت دیگر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم. عبادت هم مساوی با اطاعت است. پس فقط تو را عبادت می‌کنیم یعنی فقط از تو اطاعت می‌کنیم. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ یعنی «لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ». معبود کیست؟ معبود همان مطاع است. وقتی من می‌گویم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی خدایا شهادت می‌دهم که از هیچکس جز تو نباید اطاعت کرد. تو را اطاعت می‌کنیم که بشود عبادت تو. این معنی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» است؛ یعنی در همه امور زندگی، قوانین عامه زندگی، قوانین توست. اگر ما واقعاً در نماز با این دید و با این معرفت لا اله الا الله بگوییم، باید این نماز قبول باشد. پس این دو عبارت که در قرآن هم آمده، در سوره محمد(ص) کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آمده «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ...»^۳، در سوره مبارکه یوسف «...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...»^۴ آمده هر دو تا هم یک مفهوم را می‌رسانند. «...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...»؛ یعنی قانونی جز قانون خدا نیست. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ یعنی معبودی جز خدا نیست. معبود یعنی کسی که از او اطاعت کنیم. به این می‌گوییم: توحید در اطاعت. پس شرک در اطاعت این است که ما مطاعی غیر از خدا را هم قرار دهیم. اگر غیر از خدا را هم اطاعت کردیم، ما برای خدا شریک گذاشتیم. خدا شریک ندارد. در تمام امور باید از او اطاعت کرد. اگر غیر خدا را هم شریک خدا کردیم، خواه هوای نفس باشد، خواه شیطان باشد، خواه طاغوت باشد، شرک در اطاعت است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

۱- طلاق آیه ۱

۲- مائده آیه ۴۵

۳- محمد(ص) آیه ۱۹

۴- یوسف آیه ۴۰

خلاصه مطالب:

توسل به اولیاء و استمداد از آنها شرک نیست

قرآن :

«وَلَيْكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَنْتَعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ...» (۵۷ اسراء)

«...وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» (مائده ۳۵)

فرق توسل با شرک:

توسل: استمداد از وجود محبوب الهی با علم به اینکه هر چه دارد از خداست

شرک: استمداد از یک وجود مستقل از خدا و اعتقاد به آن

استعانت از غیر خدا با اعتقاد به توحید و وسیله بودن اسباب شرک نیست

- کمک خواستن یعقوب از پیراهن

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ آتِئَةً عَلَىٰ وَجْهِهِ...» (۹۶ یوسف)

شفاء در عسل :

«...فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...» (۶۹ نحل)

جای دیگر:

«وَإِذَا مَرَضَتْ فَهِيَ يَشْفِينِ» (۸۰ شعراء)

شفاعت تماماً مال خداست:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا...» (۴۴ زمر)

جای دیگر :

«...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...» (۲۵۶ بقره)

آیات بسیار دیگر : شفاعت شافعیان باذن خداست.

نتیجه : اعتقاد به این امور منافی توحید نیست

۱- شفاعت به اذن خدا وجود دارد ۲- شفاء غیر خدا به اذن خدا وجود دارد ۳- تأثیر اسباب به اذن خدا نیز جریان دارد.

شفاعت خواستن و شفا خواستن و اثر طلبیدن از غیر خدا به صورت مستقل شرک است.

اما به اذن الهی و با اعتقاد به این که هر چه اثر هست از اوست هیچ شرکی ندارد

لا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ

روش قرآن در جواب بت پرستان:

ادعای بت پرستان:

۱- بتها شفیعند ۲- بتها وسیله و واسطه خدایند

قرآن اصل دعوی(اینکه خدا واسطه دارد و شفیعی به اذن او هستند) را رد نکرده بلکه واسطه شفیع بودن بتان را رد نموده است.

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۸۶ زخرف)

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ... قُلْ أَتَنْتَبَهُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ» (۱۸ یونس)

آیات دیگر که وجود شفیع و واسطه و اسباب را اثبات میکنند(که گذشت)

«وَلَيْكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَنْتَعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ...» (۵۷ اسراء)

«...وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» (۳۵ مائده)

-شفادادن عسل- شفا دادن پیراهن -شفاعت فرشتگان و عباد صالح

«إِنَّمَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (۲۸ انبیاء)

آیات صفحه قبل مفسر و توضیح دهنده آیاتی هستند که میگویند:

-شفا در دست خداست - همه شفاعت مال خداست - قوت و قدرتی جز قدرت او نیست

سؤال :

چرا نعبد قبل از نستعین آمد؟ **جواب :** چون اگر کسی خدا را به معنای واقعی اطاعت کرد استعانت او راستین است و الا دروغین. مثلاً کسی که

حدود الهی را اجرا نکند:

۱- از غیر خدا اطاعت کرده ۲- عبادت غیر خدا ۳- کمک خواستن از غیر خدا
 حدود الهی: - قوانین الهی برای سعادت دنیا و آخرت
 - هیچ موضوعی در زندگی مادی و معنوی بشر نیست که اسلام حکمی برای آن نداشته باشد
 - چون در قوانین الهی حق هرکس دقیق به صاحب حق رسیده مصداق عدالت است.
 هرچه قانون غیر از قانون خداست ظلم است .

- «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (آیه اول طلاق)

- «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۴۵ مائده)

معنای ایاک نعبد ← در هیچ چیزی قانون غیر تو را اجرا نمی کنیم
 به عبارت دیگر :

ایاک نعبد ← فقط تو را عبادت می کنیم ← عبادت=اطاعت ← فقط از تو اطاعت میکنیم (در همه امور زندگی=قوانین عام زندگی). لا اله الا الله ← معبودی جز خدا وجود ندارد ← معبود=مطاع ← یعنی در هیچ امری از غیر خدا نباید اطاعت کرد (فقط قوانین الهی) ← لا اله الا الله=ان الحكم الا لله ← توحید اطاعت

(التماس دعا)